

بررسی فلسفه اخلاق دکارت در یک نگاه

masoud_omid1345@yahoo.com

مسعود امید / دانشیار گروه فلسفه دانشگاه تبریز

دریافت: ۱۳۹۵/۱۱/۱۳ - پذیرش: ۱۳۹۶/۰۵/۰۹

چکیده

مسئله مورد توجه این نوشتار این است که آیا در تفکر دکارتی، می‌توان از فلسفه اخلاق سخن گفت؟ آیا فلسفه دکارت درگیر مباحثی در فلسفه اخلاق هست؟ پاسخ این نوشتار به پرسش‌های فوق، مثبت است. فلسفه دکارت در تمامیت خود، متضمن مباحث مهمی در باب مبادی علم اخلاق است. می‌توان مباحث متعددی از فلسفه دکارتی را در نظر گرفت که در ذیل فلسفه اخلاق قرار می‌گیرند، از قبیل نگاه درمانگرانه دکارتی به ساخت‌های انسانی، مبادی انفعالی و فعال در اخلاق، اخلاق بدن و نفس، مسئله پیشگیری یا درمان در اخلاق، پیوند متافیزیک و اخلاق، رابطه علوم طبیعی و علم اخلاق، سطوح اخلاق و... این نوشتار ضمن توصیف و تحلیل اهم مباحث فلسفه اخلاقی دکارت، به بررسی و نقد اندیشه‌های وی پرداخته است.

کلیدواژه‌ها: دکارت، فلسفه اخلاق، متافیزیک، اخلاق، سوژه اخلاقی.

فلسفه اخلاق از پیشینه طولانی برخوردار است. از این رو، می‌توان از تاریخ فلسفه اخلاق سخن گفت. در طول تاریخ فلسفه اخلاق، می‌توان جایگاهی برای دکارت در نظر گرفت؛ چرا که وی با موضوعیت دادن به مباحث فلسفه اخلاق، فلسفه خود را وارد این حوزه نموده است.

دغدغه و مسئله اخلاق، هم در نخستین آثار مهم دکارت، مانند «گفتار در روش درست راه بردن عقل»، خود را نشان می‌دهد و هم در مکاتبات وی با شاهزاده الیزابت. همچنین باید افزود که آخرین اثر وی با عنوان *انفعالات نفس* (Passions of the soul)، که در سال ۱۶۴۹ منتشر شد، مربوط به اخلاق‌شناسی است. اساساً یکی از معیارهای مهم تعیین اینکه آیا مسئله خاصی جزو مسائل اصلی یک فیلسوف است، یا نه؟ عبارت از وجود یا عدم اثر یا آثار مستقل در باب آن مسئله است. از آنجاکه دکارت، اثر مستقلی در باب اخلاق تدوین نکرده است، می‌توان گفت: اخلاق یکی از مسائلی مهم برای دکارت به شمار نمی‌رفت. شکل‌گیری «انفعالات نفس»، اساساً مرهون مکاتبات و پرسش‌های الیزابت، شاهزاده بوهمیایی، با دکارت است. علاوه بر معیار انضمامی مذکور، می‌توان بر حسب یک معیار انتزاعی در باب فلسفه دکارت، یعنی بر اساس تمثیل درخت نیز بدان توجه داشت. بر این اساس، اخلاق یکی از سه شاخه نهایی آن و بنا بر تصریح دکارت، مهم‌ترین آنهاست.

این نوشتار، به مباحث و نکاتی در باب فلسفه اخلاق دکارتی اشاره می‌کند تا چشم‌اندازهای دکارتی در این باب روشن گردد. در نهایت، به ملاحظاتی چند در باب فلسفه اخلاق دکارت پرداخته شده است.

اخلاق، علم اخلاق و فلسفه اخلاق

به نظر می‌رسد، با توجه به مجموعه مباحث دکارتی در باب اخلاق، باید اخلاق‌شناسی دکارت را در سه بخش □□□ اخلاق، علم اخلاق (یا نظریه اخلاق) و فلسفه اخلاق، پیگیری کرد. توضیح اینکه، در فلسفه دکارت می‌توان رد پای سه حوزه را دریافت: اخلاق، علم اخلاق و فلسفه اخلاق؛ چرا که اولاً، دکارت چنان سخن می‌گوید که گویی چیزی به نام اخلاق، در ساحت فرد و جمع انسانی، در جریان است؛ (بخصوص در گفتار در روش). دوم اینکه، این فلسفه مشتمل بر نظریه‌ای در باب اخلاق است که می‌توان آن را نوعی علم اخلاق، هر چند نه کامل، در نظر گرفت. سوم اینکه، فلسفه دکارت بر حسب درخت دانش خود و اصول فلسفی خود، متضمن مباحثی در باب مبادی علم اخلاق است که بالطبع در حوزه فلسفه اخلاق قرار می‌گیرد.

در عین حال، منطقاً و از جهت فلسفی، فلسفه اخلاق بر اخلاق و علم اخلاق تقدم دارد، اما برای سهولت درک اندیشه‌های دکارتی، به نظر می‌رسد بهتر است تا به ترتیب نخست به اخلاق و علم اخلاق و در نهایت، به فلسفه اخلاق بپردازیم. اما این نوشتار تنها متکفل طرح نکاتی اساسی در فلسفه اخلاق دکارتی می‌باشد.

۱. چیستی فلسفه اخلاق

فلسفه اخلاق، به معنای خاص خود، از نظر دکارت عهده‌دار تأمل در مبانی نظری روان - تنی رفتار است که وی تحت عنوان مباحث کلی مربوط به انفعالات و فعالیت‌های نفس مطرح ساخته است و به عبارت دیگر، درک شالوده‌های نظری و کلی فعالیت‌ها و انفعالات آدمی است: «هدف فیلسوف اخلاق درک عقلانی طبیعت انسانی خود ما و محدودیت‌های آن است تا فایده عملی خشنودی استوار و پا بر جا را به ارمغان بیاورد. مهم‌ترین جنبه طبیعت ما، که درک آن کار فیلسوف اخلاق است، مربوط می‌شود به شالوده فیزیولوژیک و قوای روانی انفعالاتی که هنگام تأثیر جسم بر نفس در نفس ایجاد می‌شوند» (کاتینگهام، ۱۳۹۰، ص ۲۲۸). در واقع از نظر دکارت، فیلسوف اخلاق هم در حوزه نظری صرف و هم در حوزه شالوده‌های روان‌شناختی - تجربی مربوط به نفس - بدن تحقیق می‌کند. در اینجا به طرح مباحثی در این باب می‌پردازیم:

۲. فلسفه دکارت به دنبال سه نوع درمان

انسان در نزد دکارت، موجودی سه جنبه‌ای است. جنبه نخست و مهم، عقل است به‌عنوان منبع آگاهی‌های خاص (فطریات) و منشأ روش حصول یقین. جنبه دوم، بدن است به‌عنوان یک ماشین و دستگاه مکانیکی و موطن انفعالات. سوم، نفس در رابطه با بدن و به‌منزله آنچه متأثر از انفعالات و به‌عنوان منشأ فعالیت‌های ارادی است. هر سه ساحت، دچار آسیب و خلل ویژه خود است؛ بدین بیان که در حوزه عقل، عدم توجه به محتوا (فطریات)، به ویژه روش (راه بردن عقل)، در حوزه بدن، بیماری‌ها و بی‌تعادلی‌ها و در سطح نفس، عدم مواجهه درست با فعالیت نفسانی و انفعالات نفس جزو آسیب‌ها به شمار می‌رود.

حال باید افزود، متناسب با سه جنبه انسانی فوق، دکارت عزم سه نوع درمان را در سر می‌پروراند: درمان عقل، بدن و نفس. درمان عقل عبارت است از: خروج از شکوک و حصول یقین از طریق حصول وضوح و تمایز و صدور احکام یقینی توسط آن. درمان بدن عبارت است از: رفع بیماری‌ها و امراض. درمان نفس عبارت است از: فعال ساختن نفس، به علاوه کنترل انفعالات و تسلط و اشراف بر آنها و راه بردن درست آنها. درمان عقل، به شیوه درونی و غیرمادی و با روش عقلی و هدایت عقلانی است. درمان نفس، به روش درونی ولی از طریق کاربرد اراده و رعایت قواعد و تمرینات عملی (نفسانی-بدنی) است. اما درمان بدن، به نحو بیرونی و به کمک امور مادی از قبیل داروست.

درمان اخلاقی با علم اخلاق میسور است. این علم، هم تمرکز بر فعالیت‌های نفس و هم حاکمیت و کنترل بر انفعالات نفس را به ما می‌آموزد. پس با علم اخلاق «بیموزیم که حاکم بر انفعالات خود باشیم و آنها را چنان مهار و هدایت کنیم که ضروری که به وجود می‌آورند، قابل تحمل باشند و ما بتوانیم حتی از همه آنها کسب لذت کنیم» (دکارت، ۱۳۷۶، بند ۲۱۲، ص ۴۲۸).

۳. نسبت جوهر نفس با دو جوهر دیگر و نسبت اخلاقی با خود

فلسفه دکارت، فلسفه‌ای سه جوهری است؛ مرکب از خدا، نفس و جهان. دکارت در پی تدوین فلسفه‌ای است که از یک سو، منتهی به اشراف جوهر نفس، به نحو نظری بر خدا و از سوی دیگر، به نحو عملی بر جهان، هم در شکل طبیعی (اشیای طبیعی) و هم بدنی (بیماری‌ها و انفعالات) آن است. این جوهر نفس است که به دلیل ماهیت ویژه خود؛ یعنی اندیشیدن، شأن اشراف نظری بر جوهر الهی و اربابیت و سلطه عملی بر جوهر جهان را دارد. ارباب جهان بودن، از طریق سه محصول اندیشه؛ یعنی علم مکانیک، طب و اخلاق میسر است.

اما گویی در دیدگاه فوق، تسلط اخلاقی نفس بر خود مفروض انگاشته شده است. با این حال، این پرسش موجه است که آیا نفس به همان حدت و شدتی که در مقام سوژه معرفتی از قوام و استحکام برخوردار است، در مقام اخلاق و به عنوان سوژه اخلاقی نیز در همان رتبه است و ارباب اخلاقی خوشتن نیز هست؟

در مجموع باید گفت: کار نفس در سلطه اخلاقی بر خود و به دست آوردن زندگی سالم از دشواری دو وجهی برخوردار است؛ یعنی همان‌طور که در ادامه خواهد آمد، سلطه اخلاقی نفس بر خوشتن و احراز زندگی خوب و سعادت‌مندانه در پی انجام دو حرکت است: نخست، فعالیت در جهت کنترل انفعالات بدن. دوم، حصول فعالیت‌ها و جهت‌گیری‌هایی در نفس. به عبارت دیگر، آدمی باید هم کاری روی بدن انجام دهد؛ چرا که «تمام خیر و شر زندگی فقط مبتنی بر انفعالات است» (دکارت، ۱۳۷۶، بند ۲۱۲، ص ۴۲۸) و هم (شاید بیش از آن) کاری بر روی نفس.

در مجموع، فلسفه دکارت هم فلسفه‌ای نظری و هم عملی، نه با هدف دانایی صرف در حوزه خدا و جهان و خود، بلکه اولاً، فلسفه‌ای نظری است؛ به معنای تسلط بر عالم بیرون مشتمل بر جوهر خدا و جهان. ثانیاً، فلسفه‌ای عملی است؛ به معنای تسلط بر عالم درون، یعنی جوهر (و انفعالات) نفس، ولی در نهایت برای اهداف و منافع عملی و به سود زندگی است. اندیشه اشراف و تسلط برای غایات عملی و در زندگی راه می‌توان در کتاب گفتار در روش و انفعالات و ... به وضوح ملاحظه نمود.

۴. پیشگیری یا درمان، تخلیه یا تجلیه؟

جهت‌گیری فلسفه اخلاق دکارت در باب ردایل، متضمن هر دو شیوه پیشگیری و درمان است؛ بدین معنا که از طرفی با تکیه بر فعالیت‌های ویژه نفس مانند موضوعیت زندگی، احترام و کرامت نفس و مرگ اندیشی و ... سبب عدم نفوذ بسیاری از ردایل می‌شود: «یکی از نکات اصلی قانون اخلاقی شخص من، عشق به زندگی بدون ترس از مرگ است» (موحدی، ۱۳۸۹، ص ۳-۴). از سوی دیگر، در برخورد با ردایل موجود، از طریق قبول و اعمال تمرین‌های عملی مناسب، اسباب رفع و دفع ردایل را فراهم می‌آورد: «بیاوریم که حاکم بر انفعالات خود باشیم و آنها را چنان مهار و هدایت کنیم که شروری که به وجود می‌آورند، قابل تحمل باشند و ما بتوانیم حتی از همه آنها کسب لذت کنیم» (دکارت، ۱۳۷۶، بند ۲۱۲، ص ۴۲۸).

فلسفه دکارت، صرفاً در پی رفع و دفع ردایل اخلاقی و انفعالات منفی نیست، بلکه دکارت در پی آن است تا نفس را متوجه امکانات درونی ویژه خود نیز بسازد تا از طریق آنها، به سطح زندگی خوب و سالم گام بگذارد. از نظر دکارت، نفس آدمی باید اوصاف ویژه‌ای را در خود بپروراند و صبغه خاصی پیدا کند که هم تمرکز بر فعالیت‌های نفس و هم حاکمیت و کنترل بر انفعالات نفس را به ما می‌آموزد.

۵. گرایش به نقد اخلاق‌شناسی موجود و کلاسیک

دکارت از همان آغاز فلسفه‌ورزی خود، از نگاه انتقادی به اخلاق موجود و کلاسیک برخوردار بود. به نظر وی، اخلاق موجود یعنی آنچه در کلیسا و به دست کلیسا ترویج می‌شد، نه از فلسفه‌ای برخوردار بود و نه علم اخلاق محسوب می‌گردید. این اخلاق، چیزی جز مجموعه‌ای از پند و اندرزها و نصایح محسوب نمی‌شدند. از سوی دیگر، اخلاق کلاسیک در عین حال که از علمیت برخوردار بود، ولی دکارت شیوه تحقیق در آن را مبهم می‌دانست. به بیان دیگر، از نظر وی تفکر کلاسیک، به ویژه تفکر رواقی در اخلاق، روش معین و مناسبی برای شناخت فضایل و ردایل ارائه نمی‌داد. تفکر کلاسیک در حوزه علم اخلاق، به ویژه در نزد رواقیان، از حیث روش و محتوا فاقد وضوح و تمایز بود:

نوشته‌های قدمای غیرموحد را که از اخلاق بحث کرده‌اند به کاخ بلند بسیار با شکوه مانند یافتیم که بنیادش بر آب باشد؛ چرا که فضایل را بسیار بالا می‌برند و بر هر چیز در عالم مزیت می‌نهند، اما وسیله شناخت آنها را درست به دست نمی‌دهند و غالباً آنچه را به این اسم شریف می‌خوانند، چیزی جز سنگدلی [مانند حکم اعدام برای فرزند برای عقاید خلاف مصلحت کشور] یا نخوت [مانند این فکر که حکیم، آزاد و مستقل و بی‌نیاز است] یا نومی‌دی [از دنیا و حتی جواز خودکشی] یا پدرکشی [جواز قتل خویشان به خاطر آمال فلسفی]، چیزی نیست (دکارت، ۱۳۸۵، ص ۷۵).

به بیان دیگر، دکارت به‌عنوان فیلسوف روش و متفکری که مقوم عقل را روش می‌داند، بر آن است که تفکر کلاسیک به مسئله روش در حوزه اخلاق، یا اصلاً بهایی نداده است (مانند رواقیان)، یا کمتر بهها داده است (مانند افلاطون و ارسطو). روش کشف فضایل و ردایل، تحت سیطره محتوای اخلاق، مغفول یا محذوف واقع شده است. البته دکارت، متوجه قوت اندیشه دوره یونانی مابی، یعنی اپیکوری و رواقی، هست و تأکید بر محوریت درون و غایات درونی (آرامش، عزم بر تغییر درون، رضایت باطن، شادمانی و...) را در آنها می‌ستاید. اما دکارت، به دنبال اخلاقی روشمند با هدف آرامش درونی است، نه صرفاً اخلاق دیمی و انباشتی، با عنایت به آرامش درونی صرف.

۶. تبیین متافیزیکی اخلاق در فلسفه دکارت و نتایج آن

در فلسفه دکارت و بر اساس نگاه متافیزیکی در آن، آنچه فی‌الواقع و عینی، با عنوان «اخلاق» در وجود انسان جریان دارد، عبارت از «چگونگی زیستن نفس با بدن خود» است. انسان نفسی دارد که با بدن متحد است.

وجود همین بدن و رابطه درست و خوب آن با نفس است که به اخلاق مربوط می‌شود. به بیان دیگر، همین رابطه عینی است که او را به حوزه اخلاق وارد و بدان وادار می‌کند. اخلاق، تنها در سپهر بدن‌داری نفس یا نفس ذوبدن با معناست و نه با صرف نفس‌داری یا بدن‌داری. پس منشأ اخلاق، نه نفس صرف و نه بدن صرف، بلکه رابطه بدن با نفس است. در این حالت، این بدن است که موضوع دغدغه و درگیری نفس آدمی است، از جهت هدایت و راه بردنش. نفس هم در مقام فعالیت و هم انفعالش در عالم اخلاق، تنها به سبب بدن و آثارش درگیر است.

حاصل چنین تبیینی این است که سرنوشت اخلاقی ما، مربوط به رابطه بدن با نفس است و نقشی که نفس می‌تواند در رابطه با بدن داشته باشد. خلاصه، صلاح و فساد آدمی بر حسب نحوه برخورد او با بدنش است. با این وصف، اخلاق اساساً مسئله فرد انسانی است و در ادامه و به تبع آن است که می‌تواند مسئله‌ای اجتماعی باشد. به بیان دیگر، مشکل اخلاق اولاً و با لذات، یک مسئله فردی است. ثانیاً و بالعرض، یک مشکل اجتماعی. بنابراین، مسئله اخلاق انحصاراً قائم به حضور در جامعه یا وابسته به معاشرت تام با آدمیان نیست، بلکه آدمی در خلوت و جلوت خود با آن درگیر است. می‌توان گفت: به نظر دکارت انسان منزوی و به دور از جامعه نیز درگیر اخلاق است. مثلاً، در مواردی مانند خشم، اندوه، شادی و... با مسئله اخلاق درگیر است. دو نتیجه دیگر در باب نکات فوق این است که اولاً، اخلاق در حوزه غیرانسانی؛ یعنی در عالم حیوانات و گیاهان یا در مورد محیط زیست، معنادار نیست. دوم اینکه اخلاق یک امر فردی-زیربنایی است و نه جمعی-روبنایی (بر خلاف نظر مارکس).

۷. ابتدای فلسفه اخلاق و علم اخلاق (و نه اخلاق) بر متافیزیک

دکارت از دو اخلاق آغازین و نهایی سخن می‌گوید. اخلاق آغازین دکارتی را کاری با متافیزیک نیست؛ نه مبتنی بر متافیزیک است و نه تن به نقد و شک می‌دهد (اخلاق پیشامتافیزیکی). اما اخلاق نهایی و حکیمانه را به‌عنوان علم اخلاق و مبادی آن، یا فلسفه اخلاق، نسبتی وثیق با متافیزیک است و از متافیزیک ویژه‌ای بهره می‌برد. توضیح اینکه در تمثیل درخت فلسفه، علم اخلاق یکی از شاخه‌های این درخت است. علم اخلاق، بر تنه طبیعیات قرار دارد و از ریشه متافیزیک بهره می‌برد؛ یعنی علم اخلاق هم از متافیزیک و هم از طبیعیات (مبادی ویژه علوم) بهره می‌برد. تعیین مبادی غیرمادی (نفس و اراده) و مادی (بدن و انفعالاتش) مربوط به علم اخلاق از این قبیل است. اما در این میان، سؤال مهم این است که در دیدگاه دکارتی، رابطه متافیزیک با مسئله اخلاق چیست؟ در پاسخ باید گفت: اولاً، این خود اخلاق نیست که مبتنی بر متافیزیک باشد. بنابراین، دکارت در پی استنتاج منطقی اخلاق از متافیزیک نیست؛ یعنی در پی آن نیست که به نحو منطقی، بایدهای عملی و زندگی معمول را از هست‌های متافیزیکی نتیجه بگیرد، بلکه این فلسفه اخلاق و علم اخلاق دکارت است که (به نحو بی‌واسطه یا باواسطه) مبتنی بر متافیزیک است.

۸. انحای حضور متافیزیک در فلسفه اخلاق

می‌توان سه شیوه حضور متافیزیک در بررسی فلسفی و عقلی اخلاق، یا اتکای فلسفه اخلاق بر متافیزیک را در اندیشه دکارت پی جویی کرد:

الف. روشی: از آنجاکه عقل دکارتی، عقل روشی (متدیک) است، متافیزیک دکارتی هم روشی است. به بیان دیگر، روش، مقوم عقل دکارتی و بنابراین متافیزیک دکارتی است. از این رو، اولاً، باید گفت: اخلاق پژوهی دکارت، روشمند است و مقید به عقل روشی است. ثانیاً، مؤلفه‌های روشی که دکارت در تشکیل متافیزیک خود به کار برده است، در فلسفه اخلاق و علم اخلاق وی نیز حضور دارند. مهم‌ترین این مؤلفه‌ها وضوح و تمایز و تحلیل است. دکارت در نقد خود بر اخلاق کلاسیک، بر ابهام آن تأکید می‌کند که مقابل وضوح و تمایز است. دکارت، در بند ۱۴۴ از انفعالات خود می‌نویسد: «تا آنجا که ممکن است ... بکوشیم خیر امر مطلوب را به وضوح بشناسیم» (دکارت، ۱۳۷۶، ص ۳۹۱). همچنین وی در ترسیم مبادی و عناصر اصلی اخلاق، از شیوه تحلیل سود می‌برد؛ یعنی اخلاق را به پایه‌ای‌ترین عناصر (از قبیل انفعالات اصلی) تجزیه می‌کند.

ب. وصفی: متافیزیک دکارت، از وصف یقینی برخوردار است. وی به دنبال این است تا در علم اخلاق نیز به یقین دست یابد؛ البته یقینی هم رتبه علوم مکانیک و پزشکی. یقین‌گرایی ایده‌ای است که دکارت در اخلاق پژوهی فلسفی خود دنبال می‌کند. وی می‌خواهد با تعیین مبادی و اصول و فروع در علم اخلاق، به علمی اخلاقی در حد سایر علوم و به تبع آن، با وصف یقین علمی دست یابد. این چنین یقینی، از طریق کاربرد روش عام ریاضی، یعنی وضوح و تمایز دست یافتنی است (صناعی، ۱۳۷۷، ص ۷۵-۷۶). گفتنی است که اخلاق بدایت دکارتی، از یقین عملی برخوردار بود، ولی اخلاق نهایت وی، به نوعی به مرتبه یقین معرفتی نیز نایل می‌شود.

ج. آموزه‌ای: متافیزیک دکارتی، شامل آموزه‌هایی چند است که در اخلاق‌شناسی فلسفی دکارتی، کاملاً مقبول و مبنای آن به شمار می‌روند. دو مورد از این آموزه‌ها عبارتند از: ۱. نافریبکاری خداوند؛ ۲. تمایز جوهری نفس و بدن (دکارت، ۱۳۸۱، تامل ۳-۱).

توضیح اینکه اولاً، راه بردن عقل در طریق علم اخلاق همانند راه بردن آن در حوزه متافیزیک، نیازمند اصل متافیزیکی - معرفتی نافریبکاری خداوند است، تا از این طریق گزاره‌های حاصل، نایقینی و شبهه‌آلود نباشند. به عبارت دیگر، گزاره‌های پایه و تابع فلسفه اخلاق و علم اخلاق، بدون این اصل پا در هوا خواهند ماند. ثانیاً، علم اخلاق تنها در چارچوب تمایز نفس و بدن معنا دارد. بدون رعایت و دخالت این اصل، نمی‌توان ماهیت علم اخلاق را فهمید و آن را به درستی ترسیم کرد. به بیان دیگر، علم اخلاق، بدون لحاظ اصل موضوعه تمایز نفس و بدن، نمی‌تواند محل بحث باشد و علم محسوب گردد.

۹. رابطه علوم طبیعی با علم اخلاق

همان‌گونه که گذشت، در فلسفه دکارت می‌توان از رابطه بی‌واسطه میان متافیزیک و طبیعیات (در مقام مبادی و

فلسفه علوم طبیعی) با علم اخلاق سخن گفت. اما از سوی دیگر، می‌توان از رابطه علوم طبیعی با علم ارزش‌ها نیز سؤال کرد؛ چرا که علم اخلاق دکارتی، بر تنه طبیعت و از سنخ علوم طبیعی است. تصویری که دکارت از علم اخلاق، بر محور بدن و انفعالاتش می‌دهد، آن را در فضای علوم طبیعی نیز قرار می‌دهد.

توضیح بیشتر اینکه علم اخلاق با دو علم دیگر، یعنی مکانیک و طب، مرتبط است. این رابطه تصادفی نیست. علم اخلاق با علوم دیگر، دارای رابطه نظامند (سیستماتیک) است؛ بدین معنا که اولاً، بر مبنای درخت دانش دکارتی، هر دو دسته از علوم اخلاقی و غیراخلاقی بر ریشه متافیزیکی واحدی استوارند و از آن سیراب می‌شوند. ثانیاً، از وحدت تنه برخوردارند و همه را (با شدت و ضعف) باید جزو علوم طبیعی محسوب کرد. بنابراین، از تمایز ماهوی نیز برخوردار نیستند. ثالثاً، این دو دسته از علوم دارای تمایز غایی نیز نیستند؛ چرا که همه در خدمت زندگی آرام و شاد و خوب هستند.

نتیجه این نکات، این است که می‌توان از مقدمات مربوط به علوم طبیعی، در حوزه امور اخلاقی بهره برد. به بیان دیگر، نتایج مطالعات علمی، می‌توانند نتیجه مستقیمی در علم اخلاق داشته باشند.

حال، رابطه علوم تجربی و طبیعی با علم اخلاق: الف. یا مستقیم است. در این حالت، مصداق رابطه منطقی هست‌ها با پدیده‌هاست. مانند آنچه با تکیه بر استدلال وضع مقدم در یک قالب کلی بدین صورت گفته شود: «اگر علم اثبات کرد که کار الف به سود بدن و نفس است، آنگاه باید بدان عمل کرد. کار الف به سود بدن و نفس است. پس باید بدان عمل کرد». ب. یا آنکه به نحو غیرمستقیم است که در این حالت، مصداق رابطه منطقی هست‌ها با ارزش‌ها نمی‌شود. مانند اینکه به نحو استدلال رفع تالی چنین گفته شود: اگر الف خوب است، آنگاه می‌توان آن کار را انجام داد. اما علم می‌گوید این کار (برای همه یا برخی از افراد) عملی و ممکن نیست. پس الف خوب نیست.

۱۰. زندگی سالم در پرتو علوم اخلاقی و غیراخلاقی

به نظر می‌رسد، بر مبنای وحدت نظر و عمل در سوژه دکارتی، که در درخت دکارتی نمود یافته است، باید علوم اخلاقی و غیراخلاقی با هم تحصیل و عملی گردند، تا به اهداف زندگی برسیم. بدون هر یک از آنها، اهداف ما ناقص خواهند بود. هدف زندگی، آرامش درونی و آسایش بیرونی است. اولی بر عهده علم اخلاق و عمل بدان است. دومی بر عهده علوم غیراخلاقی (مکانیک و طب) و عملیاتی کردن آنهاست.

۱۱. یکسانی عقل آدمیان و نایکسانی اخلاق آنها

از نظر دکارت، وجه عقلانی آدمیان (عقل به مثابه منبع و نه روش)، واحد است، ولی وجه اخلاقی آنان مختلف. دکارت معتقد است: عقل نظری انسان‌ها یکسان است. خداوند عقل را یکسان در وجود آدمیان به ودیعت نهاده است. اما از حیث اخلاقی، آدمیان یکسان نیستند؛ چرا که نحوه کاربرد اراده، قوای نفسانی و ابدان آدمیان یکسان نیستند. به بیان دیگر، نفوس (اراده، احساس، تخیل، تجسم و ...) با هم متفاوت است: «تمام نفوسی که خداوند در بدن انسان‌ها قرار داده است، به یک اندازه شریف و لطیف و قوی نیستند» (همان، ۱۳۷۶، بند ۱۶۱، ص ۴۰۲). از

سوی دیگر، می‌توان افزود که بدن‌های آدمیان نیز عیناً یکسان نیستند. اما در مورد هر دو وجه آدمی، یعنی عقلانی و نفسانی - بدنی، عنصر هدایت و راهنمایی و روش، تأثیر بنیادینی بر جای می‌نهد. بنابراین، عقل را باید با روش عقلانی راه برد و در مقام رابطه ارزشی نفس - بدن، از روش اخلاقی سود برد.

۱۲. معنای سعادت و فضیلت

سعادت از نظر دکارت، همان زندگی خوب داشتن (بدن و نفس سالم داشتن) است: «ما باید پیش از هر چیز بکوشیم تا خوب زندگی کنیم» (همان، ص ۲۱۶). همچنین با توجه به دیدگاه دکارت، مبنی بر محوریت فعالیت‌ها و انفعالات نفس، باید معنای فضیلت و رذیلت را بر حسب فعالیت‌ها و انفعالات فهم کرد. «فضیلت» عبارت از: شناخت فعالیت‌ها و انفعالات مفید و سودمند به حال نفس و بدن و تحقق همان امور در خود. «رذیلت» عبارت از: شناسایی فعالیت‌ها و انفعالات مضر و ناسودمند به بدن و نفس و پرهیز از آنها.

در باب معیار فضیلت باید گفت: به طور کلی، هر آنچه عقل بر اساس جلب فعالیت و انفعال سودمند برای بدن و نفس و به دور از و با پرهیز از فعالیت‌ها و انفعالات مضر، ما را بدان فرا خواند، فضیلت است (تامسون، ۱۳۸۵، ص ۲۰۱).

۱۳. رابطه اخلاق و دین

در باب رابطه دین و اخلاق از نظر دکارت، می‌توان به چند نکته اشاره داشت:

۱. دکارت در بیان مفاد اخلاق آغازین خویش، شخص را دعوت می‌کند تا پیرو دین و آیینی باشد که در آن پرورش یافته است. این توصیه‌ای اخلاقی برای رعایت آداب دینی است. براین اساس دین، مورد تأیید اخلاق قرار می‌گیرد و لزوماً نزاعی با آن نخواهد داشت.

۲. علم اخلاق به نوبه خود، محصول اصل نافرینکاری خداوند است. علم اخلاق، بدون چنین اصلی به حد تحکیم و تثبیت نمی‌رسد. آگاهی اخلاقی به‌عنوان یک علم، باید در طول اصل نافرینکاری خداوند و به پشتوانه آن باشد، تا از هر نوع خللی مصون بماند. این امر، موجب می‌شود تا در مقام عمل و زندگی و اخلاق نیز از اطمینان معرفتی، برخوردار باشیم. علم اخلاق و اخلاق فلسفی، باید به اتکای اصل نافرینکاری خداوند شکل گیرد.

۳. علم اخلاق دکارتی، به نحو بی‌واسطه متضمن قواعد، یا توصیه‌هایی برای ارتباط اخلاقی با خداوند نیست. اموری مانند ایمان، توبه، کفاره، عبادت و... در زمره امور اخلاقی محسوب نمی‌شوند.

۱۴. نقش محوری بدن در اخلاق دکارتی

بر حسب دیدگاه رایج دکارت در علم اخلاق، یعنی تأکید بر نوعی اخلاق‌شناسی علمی، می‌توان گفت: علم اخلاق دکارتی معطوف به خوب زندگی کردن، به معنای سالم زیستن است. این امر به نوبه خود، در گرو سلامتی بدن و نفس است. اما برای خوب زندگی کردن بر مدار سلامتی بدن - نفس، لازم است نخست ساختار متافیزیکی نفس - بدن روشن گردد. به علاوه، به دنبال آن باید نقطه تلاقی این دو نیز آشکار گردد. همچنین مهم‌ترین کار بعدی این

است که انفعالات و امیال خود را بشناسیم، اما این امر خود نیازمند شناسایی بدن است. به بیان دیگر، در نهایت و در مقام درک جزئیات اخلاق و عملیاتی کردن آن، تا توانایی‌های نفسانی و بدن خود را شناسیم، نمی‌توان اخلاق خوبی داشت. اما تمام چنین اموری بر محور بدن‌داری معنی پیدا می‌کنند. بنابراین، ما بر مبنای بدن و از طریق بدن، وارد حوزه اخلاق می‌شویم و یک موجود اخلاقی هستیم.

در مورد اراده گفتنی است که ظهور اخلاقی اراده و تقویت آن، از طریق حضور و وقوع انفعالات در بدن است. بدون ظهور انفعالات و عزم بر کنترل و هدایت آنها، امکان تقویت و کمال اخلاقی اراده وجود ندارد. گویا بدن رزمگاهی است که گلابداتور اراده، پرورده‌تر می‌شود و قهرمان اخلاق می‌گردد. اما از سوی دیگر، نفس نیز به دلیل اتحاد با بدن، بر حسب تمرکزها و کنش‌ها و تأکیدات خود، می‌تواند بدن و زندگی را تحت تأثیر قرار دهد.

افزون بر این، باید افزود که بدن و انفعالات آن به نحو فی نفسه، هیچ عنوانی از خیر و شر (خوب و بد) را یدک نمی‌کنند. هیچ عنوان ذاتی در مورد بدن و انفعالات آن در باب خوبی و بدی، معنادار نیست. بدن و انفعالاتش شأنت و زمینه حسن و قبح را دارند و نه خود آنها را به نحو بالفعل (گناه ذاتی و جبلی، در کار نیست). این تنها مقدار و شدت ظهور و کاربرد و نحوه استفاده و عرض اندام انفعالات بدن و در کل، شیوه راه بردن بدن است که حسن و قبح را ایجاد می‌کند. حسن یعنی هر انفعالی که سبب سلامتی بدن و زندگی سالم و به تبع آن، خرسندی نفس گردد. قبح عکس آن است. به بیان دیگر، اگر بازی انفعالات در بدن توسط نفس، به نحو مناسبی پیش برده شود، به گونه‌ای که زندگی سالمی را به بار آورد، سبب اسناد حسن به انفعالات خواهد بود و الا قبیح خواهند بود.

۱۵. رد پای سه نحوه اخلاق در تفکر دکارت

با توجه به مجموعه آثار دکارت، می‌توان رد پای سه سطح از اخلاق را در آرای وی جویا شد:

الف. اخلاق مبتنی بر زندگی اجتماعی یا اخلاقیات: اخلاق رایج در جامعه، که بر حسب عرف و در جهت جریان اجتماع و بر حسب آداب رایج در میان آدمیان شکل گرفته و در جریان است، به شرط اینکه به نحو محتاطانه و نجیبانه مورد توجه و عمل قرار گیرد. این همان اخلاق بدایت دکارت، یا اخلاق ماقبل‌الشک است (در گفتار در روش).

ب. اخلاق مبتنی بر بدن و انفعالات آن: اخلاقی که بر حسب ساختار بدن و اوضاع و احوال بدن آدمی از جهت تأثیر بر نفس شکل می‌گیرد. این اخلاق، ما بعد‌الشک است که جزو اخلاق نهایت تلقی می‌شود (در رساله انفعالات).

ج. اخلاق مبتنی بر نفس یا فعالیت نفسانی محض: اخلاقی که بر حسب قابلیت‌ها و امکانات نفس، به نحو فی‌نفسه و مستقل از زندگی رایج و بدن شکل می‌گیرد و عملاً محقق می‌شود؛ یعنی اخلاقی که ریشه در فعالیت نفس دارد، نه انفعالات نفس از بدن. این اخلاق، پس از مرحله شک و در مرحله پختگی فلسفه دکارت مطرح شده است و باز جزو اخلاق نهایت است (در نامه‌ها).

اما سؤالی که در اینجا قابل طرح است، اینکه آیا این سه سطح از اخلاق، نوعاً متفاوت‌اند، یا قابل جمع هستند؟ اگر متفاوتند، در نهایت به کدامین باید عمل کرد؟ و اگر قابل جمع‌اند، چگونه؟

به نظر می‌رسد اولاً، تفاوت اخلاق آغازین و نهایی دکارت به اجمال و تفصیل است. ثانیاً، اخلاق دکارت جمع دو حرکت بیرونی از ناحیه بدن و حرکت درونی و نفسانی از ناحیه نفس است. اخلاق در نهایت و در کمال خود، حاصل جمع انفعالات بدنی (از ناحیه بدن) و فعالیت ارادی (از طرف نفس) است.

د. تمایز دیدگاه دکارت با دیگر دیدگاه‌ها: تفاوت‌های اخلاق‌شناسی دکارت، با تفکر یونانی و کلیسا در باب اخلاق را می‌توان بدین ترتیب، در نظر داشت:

۱. سوفیسم

ارزش‌ها برای سوفیسم، ریشه در عرف خود جامعه و دولت‌شهر دارد (مک‌اِبتنایر، ۱۳۷۹، ص ۴۲ و ۳۷-۳۸). برای تعیین و تربیت بر حسب ارزش‌ها و اخلاق، تنها باید به جامعه نگریست. اما نزد دکارت، بستر طبیعی اخلاق فردی و جمعی، چیزی جز انفعالات بدنی و فعالیت‌ها و احوال نفسانی نیست. بدن آدمی منشأ انفعالات مهمی از قبیل ترس، غم، حسادت، خشم و... است. نفس می‌تواند منشأ اوصاف خاص خود باشد. جامعه محل ظهور شیوه و شکل خاص این اوصاف بدنی و نفسانی است.

۲. سقراط

از نظر سقراط، میان معرفت و فضیلت رابطه‌ای مستقیم برقرار است. فضیلت همان معرفت است (همان، ص ۵۲-۵۳). اما از نظر دکارت، در سطح فرد و از جهت قوای ادراکی و تحریکی و انفعالی آن باید گفت: نمی‌توان با صرف شناخت و آگاهی، به وضع یا رفع یک انفعال پرداخت. حتی اگر آگاهی ما یقینی باشد، به مرحله حصول یک انفعال یا صدور یک فعل منجر نمی‌شود. از این‌رو، فلسفه اخلاق دکارتی نمی‌تواند با اندیشه سقراطی در باب رابطه معرفت با فضیلت موافق باشد. البته از نظر وی، شناخت فضایل و رداییل، یکی از زمینه‌های مهم در تشکیل یا حذف انفعالات است. اما سایر عوامل اصلی در حصول یا رفع انفعالات عبارت از «اراده» و «مهارت‌های (تکنیک‌های)» ویژه است. اگر کسی آگاه از انفعالی بد مانند خشم یا ترس باشد و حتی حذف بی‌واسطه آن را اراده کند، به نتیجه نمی‌رسد؛ یعنی حتی جمع آگاهی و اراده بی‌واسطه نیز مؤثر نخواهد بود. ویژگی روان-تنی انفعالات این امکان را نمی‌دهد تا با صرف آگاهی یا آگاهی-اراده، به صدور یا رفع یا دفع آنها بپردازیم: «اراده نمی‌تواند مستقیماً انفعالات را تحریک کند» (دکارت، ۱۳۷۶، بند ۴۷، ص ۳۴۱).

اما در سطح علم بودگی اخلاق باید گفت: از آنجاکه علم اخلاق دکارتی مبتنی بر اصول موضوعه فلسفی است و از ریشه‌های متافیزیکی و نیز تنه طبیعیات نشأت می‌گیرد، متکی بر معرفت است. به بیان دیگر، علم اخلاق فرزند میوه درخت حکمت و معرفت است. از این‌رو، می‌توان گفت: میان معرفت و فضیلت رابطه است.

۳. افلاطون

از نظر *افلاطون*، خود نفس ماهیت سه جنبه‌ای و سه بخشی دارد که منشأ نزاع درونی نیز همین سه گانگی قوای عقلی - غضبی - شهوی (میل) است (مکابیتاتیر، ۱۳۷۹، ص ۸۲-۸۴). اما دکارت، بر این باور است که نفس از قوا و جنبه‌ها برخوردار نیست. نفس امری بسیط و واحد است. نزاعی که در خود احساس می‌کنیم، مربوط به رابطه نفس و بدن است. اساساً محور اخلاق افلاطونی نفس است، ولی در دکارت این بدن و نسبت نفس با بدن است که محور اخلاق است. اینکه علم اخلاق امری یقینی است، مورد توجه هر دو فیلسوف است؛ اما در نزد *افلاطون* علم اخلاق از قبیل ریاضیات و دارای یقین ریاضی است و در نزد دکارت، از قبیل طبیعیات و درجه یقینی آن در حد علوم مکانیک و پزشکی و درونی است.

۴. ارسطو

نقطه آغاز اخلاق ارسطویی و بحث و بررسی در فضایل و رذایل، متأثر از شیوه زندگی و فضایل و رذایل رایج (مشهورات) در دولت‌شهر (پولیس) است (همان، ص ۱۲۲). ولی نزد دکارت، بر حسب فعالیت‌ها و انفعالات آدمی، به نحو مستقل از دولت‌شهر است. همچنین علم اخلاق در *ارسطو* آبشخور و سرچشمه متافیزیکی آشکار و مصرحی ندارد. نه اخلاق و نه علم اخلاق و نه فلسفه اخلاق ارسطویی، مطلقاً از مبانی متافیزیکی برخوردار نیستند. درحالی‌که در تفکر دکارتی، علم اخلاق و فلسفه اخلاق از مبانی متافیزیکی برخوردار است. نزد *ارسطو*، حد علمی و ارزش معرفتی علم اخلاق، نه به اندازه متافیزیک است و نه ریاضیات و نه حتی طبیعیات، بلکه گویی در حد و ارزش جدلیات است. اما نزد دکارت، حد و ارزش و یقین در علم اخلاق، در حد طبیعیات است.

«موضوع» و «روش» علم اخلاق در *ارسطو* و دکارت متفاوت است، ولی در «هدف» مشابه‌اند (نه مطابق). توضیح اینکه، «موضوع» علم اخلاق در دکارت، فعالیت‌ها و انفعالات نفسانی است و «روش» کشف آنها درونی است. اما در نزد *ارسطو*، «موضوع» آن فضایل دولت‌شهری و «روش» کشف آنها کاملاً بیرونی است. هدف علم اخلاق، نزد هر دو، معطوف به زندگی سعادت‌مندانه است. اما نزد دکارت، می‌تواند فردی و یا اجتماعی باشد، ولی نزد *ارسطو*، عمدتاً در سطح اجتماع مطرح است.

فضایل و رذایل اولیه و توابع آنها در علم اخلاق ارسطویی، در چارچوبی شبیه نظریه انواع طراحی شده‌اند و از نوعی نسبت جنس و فصلی تبعیت می‌کنند. اما با وجود اینکه دکارت در بند ۱۴۹ از انفعالات اولیه، از اصطلاح «جناس» نام می‌برد اما اولاً، تعبیر وی به معنای در حکم اجناس است، نه خود اجناس (گویی اجناس‌اند). ثانیاً، از فصول، نامی نمی‌برد. ثالثاً، اساساً ماهیت انفعالات متبوع و تعابیر دکارت در باب نسبت آنها، با انفعالات تابع، به هیچ وجه کاربرد نسبت جنسی و فصلی را میان آنها تجویز نمی‌کند و ناظر بدان نیست. نسبت انفعالات، اولیه با توابع آنها بر حسب شدت و ضعف و جمع و تفریق و ...، مصداقی و عینی تعیین می‌شوند و نه صرف جمع و تفریق مفهومی و ذهنی. می‌توان به تعبیری، رابطه انفعالات اولیه و ثانویه را تابع و متبوعی دانست.

۵. کلیسا

مواضع مهمی که دکارت در گفتار در روش و انفعالات و بر حسب آنها، از آموزه‌های کلیسا فاصله می‌گیرد، از این قبیل است که اولاً، اخلاق یک علم است و نه مجموعه پندها و اندرزها و موعظه‌های صرف. دوم اینکه، علم اخلاق مستقل از دین تاریخی است و ریشه در نحوه وجود آدمی مبتنی بر تمایز و رابطه نفس و بدن دارد. البته باید پذیرفت که اخلاق به‌عنوان یک علم، مبتنی بر اصل نافریبکاری خداوند است. سوم اینکه، نفس و بدن فارغ از گناه ذاتی و قبح ازلی‌اند. نه نفس و نه بدن انسان، هیچ یک، فی‌نفسه نه قبیح‌اند و نه حَسَن. نحوه زندگی با نفس و بدن است که آنها را خوب یا بد می‌سازد. چهارم، قبح اخلاقی، نه یک گناه شرعی است و نه یک امر نامقدس و نه یک جرم اجتماعی، بلکه یک مشکل فردی یا به معنای دقیق‌تر یک بیماری تنی یا روان-تنی یا فقدان و خلا نفسانی شخصی است.

ه. افق‌های نو در اخلاق‌شناسی دکارت: اخلاق‌پژوهی دکارت، شامل چه ایده‌هایی برای تاریخ فلسفه اخلاق بود و چه زمینه‌های جدیدی را برای پس از خود به یادگار گذاشت؟ در پاسخ می‌توان پاره‌ای از ایده‌ها و زمینه‌ها را بدین ترتیب برشمرد:

- لایشرط بودن نفس و بدن نسبت به حسن و قبح؛
- اهمیت و محوریت بدن در علم اخلاق؛
- لزوم بدن‌شناسی در اخلاق‌شناسی؛
- لزوم سود بردن از فیزیولوژی و روان‌شناسی، در فلسفه و علم اخلاق؛
- وجود پایه متافیزیکی برای علم اخلاق؛
- اهمیت آگاهی و اراده (با هم) در اخلاق (و نه آگاهی محض)؛
- امکان تنظیم و دست‌بندی جدید فضایل و رذایل؛
- تمایز میان مفهوم انفعال نفسانی، با گناه و ثواب دینی و باارزشی و بی‌ارزشی اجتماعی و حتی جایگزین‌سازی آن به جای آنها.

ملاحظات در باب فلسفه اخلاق دکارت

- فلسفه اخلاق دکارت، در برابر پرسش‌های مهم و انتقادی بسیاری قرار دارد. برخی از این پرسش‌ها عبارتند از:
۱. فلسفه اخلاق و علم اخلاق دکارتی، به دلیل تأکید بر روان‌شناسی تجربی (روان‌شناسی فیزیولوژیک) در عالم اخلاق، نیازمند این است تا به دقت مرزهای اخلاق و روان‌شناسی را تعریف و ترسیم کند. به نظر می‌رسد، از این جهت این اخلاق‌شناسی نیازمند شرح و تفسیر و توضیح است.
 ۲. آیا اگر مفاد و تعریف خوب و باید اخلاقی را صرفاً امور روان‌شناختی از قبیل انفعالات بدانیم، سایر معانی اخلاقی-ارزشی، که در خوب و باید در می‌یابیم، چه معنایی خواهند داشت و در کجا قرار می‌گیرند؟ به

عبارت دیگر، اگر خوب و باید، ارزش‌هایی مستقل باشند که در رابطه بینانسانی درک می‌شوند، این معانی ارزشی چگونه قابل تبیین‌اند؟

۳. در عالم فهم متعارف از اخلاق و درک حسن و قبح از اخلاق، خبری از ابتدای آن بر متافیزیک خاص نیست. پس اعتبار و ارزش آن به چیست؟

۴. آیا ابتدای اخلاق بر متافیزیک، یا ارزش بر واقع، نوعی خلط اعتباریات و حقایق و انتاج باید از هست را در پی ندارد؟

۵. تعالی اخلاقی در فلسفه اخلاق دکارت، مفهوم چندان معناداری به نظر نمی‌رسد.

۶. صرف‌نظر از کنش و معرفت اخلاقی، می‌توان از منظر و دید اخلاقی سخن گفت که برای فلسفه دکارت، یک عنصر مطرح نیست.

۷. اخلاق امر عارضی برای سوژه است، یا مقوم آن است؟ به نظر می‌رسد، مقوم نباشد. اما چنین موضعی که دلالت بر درجه دوم بودن شان اخلاق دارد، اگر هم خللی به زیست فردی ما وارد نکند، زیست جمعی انسانی را در معرض تهدید قرار نمی‌دهد؟

نتیجه‌گیری

سه چرخش بزرگی که در فلسفه اخلاق دکارت، نسبت به اخلاق به چشم می‌خورد، این است که اولاً، تا پیش از دکارت، فلسفه به معنای متافیزیک بود و محور آن جوهر، موجود، وجود، نور یا ... اما به هر حال، اخلاق در درون دایره متافیزیک قرار نداشت، بلکه بحثی حاشیه‌ای بود که پس از اتمام کار متافیزیکی و بدون ابتدا یا حتی پیوند با آن ظهور می‌کرد. مانند نگارش اخلاق نیکوماخس ارسطویی یا اخلاق ناصری *خواجه نصیرالدین طوسی*. اما اخلاق دکارتی، جزو درخت فلسفه و متافیزیک است و از شاخه‌های آن محسوب می‌شود و مبتنی بر ریشه‌های متافیزیکی است. ثانیاً، در فلسفه اخلاق دکارت، اخلاق از این جهت که در پیوند با بدن است، مورد توجه قرار می‌گیرد. خلق و خوی افراد تحت تأثیر بدن آنها نیز هست و باید از این حیث نیز به اخلاق پرداخت. ثالثاً، سوژه آگاهی (من اندیشینده) دکارتی، نمی‌تواند بدون اخلاق به تمامیت یا کمال خود برسد. اگر هستی سوژه دکارتی با اندیشه قوام می‌یابد، این اندیشه باید وارد عرصه اخلاق شود و در آن حوزه عرض اندام کند و خود را باز یابد.

فلسفه دکارت، در عین داشتن نقاط برجسته و بی‌سابقه در تاریخ فلسفه اخلاق پیش از خود، نیازمند بازخوانی و بازنگری برای پر کردن کاستی‌هایی نظری است که می‌تواند در باب آن مطرح گردد.

منابع

- تامسون، گرت، ۱۳۸۵، *فلسفه دکارت*، ترجمه علی بهروز، تهران، طرح نو.
- صانعی دره‌بیدی، منوچهر، ۱۳۷۷، *فلسفه اخلاق و مبانی رفتار*، تهران، سروش.
- دکارت، رنه، ۱۳۸۱، *تأملات در فلسفه اولی*، ترجمه احمد احمدی، تهران، سمت.
- _____، ۱۳۷۶، *فلسفه دکارت (مقدمه، قواعد هدایت ذهن، اصول فلسفه، انفعالات نفس)*، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، تهران، الهدی.
- دکارت، رنه، ۱۳۸۵، *گفتار در روش درست راه بردن عقل*، ترجمه محمدعلی فروغی، مشهد، دامون.
- کاتینگهام، جان، ۱۳۹۰، *فرهنگ فلسفه دکارت*، ترجمه علی افضلی، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- مک اینتایر، السدر، ۱۳۷۹، *تاریخچه فلسفه اخلاق*، ترجمه انشالله رحمتی، تهران، حکمت.
- موحدی، محمدجواد، ۱۳۸۹، *اخلاق دکارت*، مندرج در سایت تبلیغات اسلامی.